فهرست

[نکته چهارم: معانی سه گانه فی قلبه مرض 2](#_Toc103604171)

[انحاء تأثیر روایات در تفسیر آیات 3](#_Toc103604172)

[سه قسم روایات 6](#_Toc103604173)

[درجات متفاوت در فی قلبه مرض 7](#_Toc103604174)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# نکته چهارم: معانی سه گانه فی قلبه مرض

چهارمین مبحث در آیه شریفه پاسخ به این سؤال بود که این يَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ[[1]](#footnote-1) به چه معنایی است. عرض شد که در اینجا دو احتمال وجود دارد:

1. مقصود از فی قلبه مرض همان چیزی باشد که در ده دوازده مورد دیگر در قرآن اراده شده است. در آن موارد مقصود از این عبارت منافقین و کسانی است که ازلحاظ اعتقادی و اجتماعی گروه خاصی را تشکیل می‌دهند. گروهی در مقابل مسلم و کافر شکل می‌دهند و اینجا هم مقصود آن باشد. اگر این مقصود باشد آن‌وقت خضوع را هم باید به شکل دیگری معنا کرد. فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مرض یعنی سخنانی که در آن نرمش باشد و سوژه ای به دست دشمن دهد و منافقین را تحریک کند و آنان را بر ضد پیامبر برانگیزد این اقدامات را انجام ندهند. این متناسب با چیزی است که در ذیل آیات بعدی در روایات آمده است. وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى[[2]](#footnote-2) گفته شده که این بحثی اجتماعی سیاسی است و زنان پیامبر در موضع‌گیری خودشان و اقدامات اجتماعی سیاسی‌شان باید رعایت شأن خودشان جایگاه پیامبر و وصی پیامبر را بکنند و در موضع‌گیری‌های مقابل پیامبر و وصی او در مقابل جریان حق قرار نگیرند. در این صورت بافت آیه جریان اجتماعی سیاسی می‌شود و اینکه زنان پیامبر مسئولیت‌های خاصی در مباحث اجتماعی و سیاسی دارند و نباید در جهتی قرار بگیرند که منافقین و جریان‌های ناسالم اجتماعی و سیاسی از آنان سوءاستفاده کنند. این احتمال اول بود که چند شاهد برایش ذکر شده بود.
2. الذی فی قلبه مرض آسیب‌های روحی و انحرافات عملی که ریشه در قلب دارد اراده شده است. همه انحرافات عملی همه عصیان‌ها ناشی از لغزشی در قلب است. الذی فی قلبه مرض عنایت به منافقین و مرض‌های خاص اعتقادی و اجتماعی ندارد بلکه مطلق مرض است. مرض‌های عادی و متعارف اخلاقی را هم در برمی‌گیرد. زیرا انسان یا قلبش سلیم است یا مریض است. هر دو در قرآن آمده است. اینها نسبی هم هست. ممکن است از جهتی قلب سلیم باشد از جهتی مریض باشد. اینجا هم به‌تناسب حکم و موضوع مراد همان مرض در حوزه روابط جنسی و مقوله‌های شهوانی است. این احتمال دوم بود که گفتیم شواهدی دارد. مهم‌ترین شاهد خود تعبیر لاتخضعن است. کاربرد خضوع در قول به اینکه بگوییم نرمش اجتماعی سیاسی نشان می‌دهد مقداری دور از ذهن است. بیشتر خضوع در قول خضعت الاصوات للرحمن یعنی کلام نرم و خیلی آهسته. اینجا هم خضوع در قول ظاهرش یعنی سخنی که در کیفیتش نرمی و آرامی وجود دارد. به مناسبت بحث‌های روابط زن و مرد گفته می‌شود خضوع اینجا یعنی خضوعی که به نحوی شهوت‌انگیز باشد اراده شده است. و بعضی قرائن دیگر که عرض کردیم.

گفتیم این احتمال دوم اظهر است. علی‌رغم اینکه فی قلوبهم مرض کاربرد بیشتر اعتقادی اجتماعی دارد اما اینجا کاربرد این واژه در سیاق این ترکیب فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مرض خیلی ظهور را در معنای دوم تقویت می‌کند. پس معنای اول و شواهدش را عرض کردیم. معنای دوم و شواهدش را هم عرض کردیم.

1. ممکن است کسی احتمال سومی در آیه مطرح کند. ما در آیه قائل به جمع دو معنا شویم. به یکی ازا ین اشکالی که عرض می‌کنیم. بگوییم آیه در ذیل آن هر دو معنا را در برمی‌گیرد. ذیل می‌گوید: وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى این هر دو معنای فردی و روابط میان فردی و آن مبحث کلان اجتماعی را در برمی‌گیرد. هر دو را در برمی‌گیرد. در یک سطح روابط میان فردی وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى استقرار در خانه و اینکه تبرج نداشته باشند که بحث میان فردی مطرح است مراد است. درعین‌حال معنای کلان اجتماعی هم دارد که به زنان پیامبر گفته می‌شود شما در مسائل کلان اجتماعی نباید تبرج‌های سیاسی مقابل جریان حق داشته باشید. اختصاص به زنان پیامبر هم ندارد. نباید زن‌ها اغراضی شوند برای اغراض سیاسی مغرضان و منافقان. به زنان پیامبر هم با تأکید این را می‌گوید. با توجه به روایات ناظر به قصه عایشه هم هست.

پس هر دو معنا را می‌شود در همین آیه‌ای که در ذیل آیات آمده مقصود قرار داد به یکی از شکل‌هایی که گفتیم:

1. یا آیه در دو معنا به نحو اشتراک لفظی استعمال شده است. وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى یک معنایش این است که در روابط میان فردی حریم خانه و زندگی زنانگی و عفت زنانگی را حفظ کند و تبرج در رفتارهای با دیگران نداشته باشد. نوع رفتاری که تبرج را نشان دهد نداشته باشد. یک معنایش هم به برکت آنچه در روایات آمده و همین‌طور هم بدون نگاه به روایات شاید استفاده می‌شد این است که شما در مسائل اجتماعی و سیاسی مراقب باشید وسیله اعمال اغراض دیگران و منافقین نشوید. هر دو را آیه به شکل اشتراک لفظی اراده کرده است.
2. اینجا معنای جامعی است و به نحو مشترک معنوی به کار می‌رود.

# انحاء تأثیر روایات در تفسیر آیات

این در ذیل است. در آیه مورد بحث ما که آیه قبل از ذیل است ممکن است همین را بگوییم. فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مرض در یک معنا فی قلبه مرض یعنی منافقین لاتخضعن هم یعنی نرمش نشان دادن در برابر منافقین و کسانی که در جبهه مقابل حق قرار دارند. می‌گوید این نرمش‌ها را نشان ندهید. یک بحثش هم روابط شهوانی میان زن و مرد است. مثل‌اینکه بگوییم أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ یک بار این‌طور مراد شده که در مقام فخرفروشی تا جایی پیش رفتند که مردگان را هم شمردید. هم‌زمان معنای دیگری هم هست و آن اینکه در دام تکاثر افتادید تا اینکه در قبرستان دفن شدید. هر دو را هم‌زمان می‌گوییم مقصود است چه به نحو مشترک لفظی چه معنوی. خیلی جاها درآیات قرآن به این شکل است و تاب تحمل دو معنا به شکل مشترک لفظی و معنوی را دارد. فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ[[3]](#footnote-3) یعنی غذای خودش را ببیند. دو معنا دارد. هر دو معنای طعام ظاهری اینجا مقصود است. هم در طعام خودش دقت کند برای اینکه پی به خدا ببرد و آثار خدا را در آن ببیند. هم ممکن است بگوییم یعنی دقت در طعام و انتخاب طعام کن. معنای دیگر اینکه یعنی ببیند طعامش از کجا آمده و از چه منشأی به دستش رسیده است. منتهی در این موارد ظهور اولیه چیزی است و معنای دوم به برکت روایت به دست می‌آید. روایت هم گاهی کاملاً تعبدی است و گاهی راهنمایی می‌کند و خود ما هم می‌فهمیم قابل‌استفاده است.

سؤال: استعمال لفظ در اکثر از معنا می‌شود

جواب: دیروز عرض کردیم دو نحو است. گاهی استعمال لفظ در اکثر از معناست. در حتی زرتم المقابر شاید این‌طور باشد. گاهی هم به نحو مشترک معنوی است. فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ[[4]](#footnote-4) ابتدا می‌گوییم طعام یعنی طعام مادی اما بعد دیدن روایت می‌فهمیم طعام در رزق به معنای مطلقی به‌کاررفته است که هم مادی و هم معنوی را می‌گیرد. یا آیه فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ[[5]](#footnote-5) معنای ابتدایی آن باران و ارزاق مادی است اما بعد دیدن روایات می‌فهمیم رزق یعنی آنچه از ناحیه خدا داده می‌شود و با آن انسان رشد پیدا می‌کند اعم از مادی و معنوی. لذا در موارد مختلف حکم متفاوت است. گاهی نمی‌توان به‌راحتی معنای جامعی پیدا کرد که می‌گوییم مشترک لفظی است و گاهی بافهم عرفی می‌توان به معنای جامعی رسید که مشترک معنوی می‌شود. دیروز عرض کردیم این باب بسیار وسیعی در باب بطون قرآن و ذو وجوه بودن قرآن است که در روایات هم آمده است. این ذو وجوه بودن وقتی از مرزهای ظاهر می‌خواهد عبور کند نیاز به راهنمایی روایت دارد. والا عرفا در این باب حرف خیلی دارند. تفسیر تأویلی قرآن سابقه خیلی ممتدی دارد. به‌خصوص عرفا نازک‌اندیشی‌ها دقت‌ها و ظرافت‌های فراوانی را به کار می‌برند و همین‌طور بطون و معانی متفاوت با ظهورات اولیه را عرضه می‌کنند البته در آنها حجیتی نیست و باید موارد را دید که بفهمیم قرائن قابل‌اعتمادی دارد یا نه؛ ولی وقتی امام ما را راهنمایی کرد می‌گوییم این حتماً مقصود قرآن هست. ولی وقتی امام ما را درآیات ذو وجوه به معنای دور از ذهن هدایت کرد همیشه معنایش این نیست که معنای ظاهری را کنار بگذار ولی اصل این است که معنای ظاهری را حفظ کن و این دایره هم پیدا می‌کند. الا در مواردی که دلیل پیدا کنیم و ظهور کلام امام باشد که ظاهر مراد نیست. جاهایی این‌طور داریم.

سؤال: لتسئلن عن النعیم مثلاً امام می‌گوید ظاهر مراد نیست.

جواب: بله. البته آن هم قابل‌بحث است. امام می‌فرماید خدا از غذا و اینها سؤال نمی‌کند خدا کریم‌تر از این است که درباره اینها سؤال کند مقصود ولایت است. آنجا نفیی امام دارد ولی آیا نفی به‌ظاهر اولیه است یا نه جای خودش. بنابراین اصل این است که در مواردی که روایات دایره معنایی را توسعه می‌دهد ابتدا ذهن ما به آن سمت نمی‌رود و اگر هم برود شاهدی نداریم. نمی‌توانیم بگوییم این هم مراد است چون خلاف سطح ظهورات است. اصل در اینجا این است که هسته اولیه ظاهری محفوظ است و روایت توسعه‌ای در معنا می‌دهد. رزق یعنی مادی و روایت توسعه به معنوی می‌دهد. از این قبیل است. مگر اینکه شاهدی داشته باشیم که امام بگوید ظاهر مراد نیست این مراد است.

سؤال: منشأ تفسیر عرفا کشف و شهود است یا چیز دیگر...

جواب: همیشه کشف و شهود نیست. گاهی ادعای کشف و شهود دارند که بر ذمه آنهاست و گاهی مبتنی بر رویکردهای کلان عرفانی وجوه جدیدی و توسعه معنایی را در آیه مطرح می‌کند. اگر کشف و شهود باشد و مسیر درستی رفته باشد برای خودش اعتبار دارد و برای دیگران حجت نیست. خیلی جاها هم کشف و شهود نیست که اعتباری ندارد. درهرصورت چه مستند به کشف باشد چه استظهارات و تأملات دقیق ذهنی برای ما اعتبار ندارد مگر اینکه به ظهور برسد. ولی وقتی در روایت امام می‌فرماید این هم در آیه مراد است می‌گوییم برای ما حجیت دارد. اگر امام بفرماید اصل این است که هسته اصلی معنایی حفظ شده و معنای ثانوی را هم با تعبد می‌پذیریم. گاهی هم راهنمایی امام ما را می‌رساند به اینکه ظهور هم درست می‌کند. نوع کاربرد و استعمال آیه در دو سه معنای متفاوت گاهی به نحو مشترک لفظی است گاهی به مشترک معنوی می‌رسد. اینها انحاء و اشکالی است که اینجا وجود دارد.

الآن در آیه شریفه وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى ابتدا ممکن است کسی بگوید ظهور اولیه این آیه همان حفظ سبک زندگی عفیفانه زن است که حال اختلاط و امتزاج با مردها نداشته باشد. ممکن است بگوییم ظهور اولیه این است. ولی روایات متفاوتی ذیل این آیه است که می‌گوید نباید زنان پیامبر سوژه منافقین در مقابله با جریان‌های حق بشوند. این سطح معنا را بالاتر آورد. ولی معنایش این نیست که معنای اولیه را کنار زده است. معنای اولیه هم سر جایش هست به نحو اشتراک معنوی یا لفظی.

سؤال: در مقام افتاء چطور می‌شود؟

جواب: معنای اولیه که در روابط میان زنان و مردان قاعده می‌گذارد سر جایش محفوظ است و به آن هم استدلال می‌شود. کما اینکه استدلال هم کرده‌اند. فقها می‌گویند اختلاط زیست زن و مرد درست نیست و به همین آیه هم تمسک می‌کنند. در فقه هم آمده و در ارتکاز هم وجود دارد. وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى همین واژه تبرج در روایاتی راجع به زن‌ها آمده است. مقصود از روایات اختلاط و زندگی گستاخانه و مختلطانه با مردان است. منتهی بار اضافی هم دارد که به برکت روایات به آن پی بردیم. ممکن است وقتی روایات را دقت کنیم بگوییم ظهوری هم داشت و از خود آیه می‌شد فهمید.

سؤال: استعمال لفظ در اکثر از معنا را خیلی قبول ندارند.

جواب: ما هم قبول داریم و در قرآن باید قبول کرد.

سؤال: ظاهراً با ذو وجوه بودن فرق دارد.

جواب: نه. ذو وجوه بودن ابعادی دارد که یکی از آنها این است. البته قرینه می‌خواهد.

آن حرف که استعمال لفظ در اکثر از معنا عقلا جایز نیست حرف دور از آبادی نیست و دوره‌اش گذشته است و قدرت ذهن فوق این حرف­هاست. هیچ منع عقلی ندارد ولی خلاف ظهور اولیه است و نیاز به قرینه دارد.

سؤال: برخی آیات قرآن معنای ظاهری مراد نیست.

جواب: عرض کردم آنجا که معنای ظاهر مراد نباشد قرینه می‌خواهد. فاسئل القریه، جاء ربک. جاهایی قرینه داریم که ظاهر مراد نیست. ولی در قرآن الی‌ماشاءالله موارد داریم که روایات توسعه در معنا داده و اصل اولی این است که توسعه معنایی به معنای نفی ظاهر نیست بلکه با حفظ آن توسعه می‌دهد. حال به شکل اشتراک لفظی است یا مجاز است یا اشتراک معنوی است سه شکل دارد که برای هرکدام باید قرینه پیدا کرد و اصل اولی وجود ندارد. گاهی مجاز گاهی اشتراک لفظی است و گاهی فراتر است که در واقع ما را هدایت می‌کند به معنای عام‌ترین که اینها را زیر پر می‌گیرد. در رزق این‌طور است. مرحوم علامه و بقیه می‌گویند رزق معنای عامی دارند که اینها را هم می‌گیرد. سراج مصباح و میزان هم در قرآن ظرفیتی دارد که بگوییم مشترک معنوی است. جاهایی هم سخت است. زرتم المقابر شاید مشترک لفظی باشد. زرتم به معنای این است که می‌روید و قبرها را می‌شمارید و یک معنایش این است که می‌میرد و دفن می‌شود. بیشتر مشترک لفظی است یا اینکه حقیقت و مجاز است.

سؤال: برای توسعه معنا باب تضییق و ... در روایات

جواب: آن هم باب دیگری است. آیه می‌گوید ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ[[6]](#footnote-6) نعیم مطلق است روز قیامت از همه نعمت‌هایی که ارزانی داشته شده است سؤال می‌شوید. از سیخ کبریتی که به شما داده شده وقتی‌که به شما داده شده است و نعمت ولایت که به شما داده شده است. اگر روایت را بپذیریم و درست باشد می‌گویند نعیم در اینجا مطلق نیست بلکه به معنای نعمت‌های خاص الهی است و مورد سؤال قرار می‌گیرد. بنا بر یک احتمال که تضییق می‌دهد. تضییق هم دامنه دیگری است. روایاتی که در ذیل آیات می‌آید گاهی تضییق است که داستان و قواعد خاص خودش را دارد و گاهی تعمیم معنایی است. اینها که تعمیم می‌دهند گاهی تعمیم با حفظ معنای اول است که سه قسم‌اند. اشتراک لفظی یا حقیقت و مجاز یا مشترک معنوی است. نوع سومی هم هست که تعمیم نمی‌دهد تبدیل معنا می‌کند. این سه حالت است که چون گفتیم بار دیگر جمع‌بندی عرض می‌کنیم.

## سه قسم روایات

روایاتی که ذیل آیات قرار می‌گیرند حداقل سه قسم‌اند.

1. روایاتی که می‌آیند معنای مطلق و عامی که آیات هست را تضییق می‌دهد.
2. معنا را تعمیم می‌دهد و این تعمیم شکلش یا اشتراک لفظی است یا حقیقت و مجاز یا مشترک معنوی
3. معنا را تبدیل می‌کند و می‌گوید این ظاهر مراد نیست بلکه معنای دیگری مراد است.

سؤال: .... خود آیه ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ یک نعمت هم ولایت است

جواب: شمولش نسبت به ولایت را می‌فهمیم اما اینکه روایت بگوید منحصر در همین ولایت است این را ما نمی‌فهمیم بلکه باید روایت بگوید.

ضمن اینکه روایات دو نوع نقش می‌تواند داشته باشد. چه در تضییق چه در توسعه چه در تبدیل معنا. در هر یک از اینها روایت دو حالت دارد. یک حالت اینکه کاملاً تعبدی تضییق و توسعه یا تبدیل را ارائه می‌دهد. به معنای اینکه بعدازاینکه امام می‌فرماید هرچه دقت می‌کنیم خودمان نمی‌توانیم به معانی و نکاتی که امام گفته راه پیدا کنیم. گاهی هم امام که می‌فرماید ذهن را باز می‌کند انسان شواهدی پیدا می‌کند و ظهوری پیدا می‌شود. منتهی با کمکی که امام کرده است انسان به ظهور می‌رسد. به ظهور هم نرسد اشعار را امام می‌فهمد. با فرمایش امام اشعار را امام می‌فهمد. گاهی هم این‌طور نیست. کم هم نیست. کاملاً تعبدی است. اگر امام نمی‌فرمود ما نمی‌فهمیدیم. گاهی تبیین است گاهی تعبد است. تبیین هم گاهی ما را به ظهور می‌رساند و گاهی ما را به استشعاری می‌رساند.

کمی از بحث اینجا دور شدیم. قواعد تفسیر آیات و روایات را می‌گوییم. سابق هم قواعدی ناظر به تفسیر آیات و روایات گفتیم و اینها در کنار هم قرار می‌گیرد. این را هم عرض کردیم چیزهایی که در کلمات مفسرین به‌ویژه در تفسیرهای عرفانی می‌آید از همین قبیل است ولی پشتوانه حجیتی ندارد. اگر نکته ظریفی فلان عارف و فلان شخصیت تفسیری گفت اگر ظهور درست شد معتبر می‌شود. اما اگر ما را به ساحت ظهور نرساند طبعاً اعتبار و حجیتی ندارد. درحالی‌که در روایات اعتبار و حجیت دارد.

حال در این آیه چه در فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ و چه در ذیلش که وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ به‌ویژه در این ذیل حتماً به این نکته معتقدیم. احتمال سوم بعید نیست. با شواهدی که در روایات هست هم می‌گوییم لاتخضعن و قرن و لاتبرجن اشاره به محدودیت‌هایی که در روابط میان زن و مرد وجود دارد اشاره دارد. این قواعد و محدودیت‌ها را می‌گوید رعایت کن. این درآیات هست. هم‌زمان اشاره می‌کند که زنان پیامبر و سایر زنان در صف‌بندی حق و باطل باید مواظب باشند که سوژه ای برای طمع‌ورزی و بهره‌گیری جریان باطل نشوند. هر دو را آیات می‌گوید. منتهی آیه ذیل حتماً هر دو را می‌گوید. چون ظهور اولیه‌اش روابط میان فردی جنسی است. روایات هم به‌خوبی به قصه عایشه تعمیم داده است. در روایات هم می‌گوید قصه عایشه شبیه قصه‌ای است که زن حضرت موسی برای یوشع وصی حضرت موسی به وجود آورد. همین حالت پیدا شد. مخالفان وصی حضرت موسی یعنی مخالفان حضرت یوشع زن حضرت موسی که صفورا بود را وسیله در جنگی قراردادند که حدود صد هزار نفر کشته شدند. شبیه این در قصه حضرت امیر و عایشه رخ داد و می‌گویند این آیه به آن نظارت دارد. این معنا را ما باید بپذیریم. این کمک روایت هم اینجا طوری است که لااقل استشعار را درست می‌کند اگر به حد استظهار نرساند. هر دو در اینجا مقصود است. حال به نحو لفظی یا معنوی یا مجاز هر دو مقصود است.

# درجات متفاوت در فی قلبه مرض

این بحث طول کشید ولی مطالب مختلف دیگری هم ضمن آن به‌عنوان قواعد تفسیری ذکر شد. نکته مزیدی هم در اینجا پس از طرح بحث مطرح می‌شود. الذی فی قلبه مرض بدون تردید ناظر به مرض اخلاقی در روابط میان فردی هست. به زن می‌گوید ناز و کرشمه و تلطیف در سخن نیاور به‌گونه‌ای که کسانی که در دل مرضی دارند برانگیخته شوند و تهییج و تحریک شوند. سؤالی که اینجا وجود دارد بنا بر این معنا این است که فی قلبه مرض با حمل بر همین معنا باز درجات و مراتبی دارد. زیرا:

1. می‌شود گفت فی قلبه مرض یعنی همان ادنی درجات مرض. یعنی همه آنهایی که مخلص نیستند و بشر عادی هستند و وقتی در مناسبات اجتماعی قرار می‌گیرند وقتی صحنه هیجانی پیش بیاید هیجان شهوانی پیدا می‌کنند. این هیجان که خیلی عمومی و عادی و طبیعی است پیدا می‌شود. مرض هم یعنی همین‌که اغلب انسان‌ها مبتلی به همین مرض اند. این یک احتمال است.
2. فی قلبه مرض درست است که مقصود مرض شهوانی و تهییج شهوانی است ولی مقصود انسان‌های لاابالی است و انسان‌هایی که قیود شرعی را ندارند و رعایت‌های آن طوری را ندارند. کسی که وقاری دارد ضبط نفسی دارد. حالت‌های هیجانی را در خودش کنترل می‌کند و پیدا نمی‌شود. برخلاف انسان‌های لاابالی که هیجاناتشان و شهوت‌هایشان بیشتر است. مثل سایر هیجانات غیر عقلی و عقلایی. این هم سؤالی است. بعدازاینکه از آن بحث عبور کردیم و گفتیم مقصود از فی قلبه مرض منافقین نیستند و اگر هم باشد این معنای اولیه هم مقصود است که هیجانات شهوانی است. سؤال می‌شود این ادنی مرتبه است که در همه هست یا اینکه هیجانات خاصی است که در همه وجود دارد. این هم سؤالی است که اینجا مطرح می‌شود.

1. سوره احزاب آیه 32 [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره احزاب آیه 33 [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره عبس آیه 24 [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره عبس آیه 24 [↑](#footnote-ref-4)
5. سواره ذاریات آیه 22 [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره تکاثر آیه 7 [↑](#footnote-ref-6)